



کاتولیسیسم در فرانسه

اسماعیل همایونی



علت اصلی ظهور کلیسا های ملی سعی حکومت یک کشور، برای نمونه فرانسه، برای رهایی از تسلط یک نیروی بیگانه از کانال کلیسا و پاپ می باشد. باید خاطر نشان کرد که روم در آن زمان هرچند به گونه ای مستقل و تحت حکومت پاپ بود ولی عموماً تحت قلمرو امپراتوری مقدس روم به شمار می آمد. به این علت امکان دخل و تصرف و سیاستگذاری پاپ در فرانسه یا انگلیس یا. . . به نوعی نفی استقلال این دو کشور در برابر امپراتوری مقدس روم بود.

در حدود سال ۳۰۰ میلادی که دین مسیحی، مذهب رسمی امپراتوری روم قرار گرفت و اروپای آن روز مسیحی شد. امپراتوری روم در سال ۴۷۶ میلادی فروپاشید و امکان تشکیل کشور های مختلف در اروپا در غیاب قدرت امپراتوری روم میسر شد. منطقه ای که امروز فرانسه قرار دارد توسط قوم فرانک اشغال و رفته رفته به سمت فرانسوی شدن حرکت کرد. عملاً حوالی سالهای ۸۰۰ میلادی و در زمان امپراتوری شارلمانی، فرانسه به حدی از قدرت حکومت رسید که میتوان مفهوم کشور را به این منطقه اطلاق کرد. هر چند قلمرویی که تحت نفوذ شارلمان بود عملاً کمتر از دو سوم نقشه فرانسه کنونی بود و نکته دیگر آنکه هنوز مفهوم ملیت در کشور فرانسه شکل نگرفته بود. این مهم در حدود قرن ۱۵ میلادی اتفاق افتاد.

فرانسه قبل از اینکه به وجود بیاید مسیحی بود. پس از اینکه در قرن پنجم میلادی اولین حکومت های فرانسوی نژاد قدرت را در دست گرفتند، خیلی زود حاکمان تازه رسیده فرانسوی، مسیحی شدند و در دفاع و گسترش مسیحیت اقدام نمودند. شارلمانی به درخواست کمک از طرف پاپ به علت حمله بربرها به ایتالیا که قلمرو تحت حکومت پاپ بود پاسخ مثبت داد و به نوعی سردار دینی مسیحیت در آن زمان شد و مومنین آن روز را در برابر کفار مهاجم حمایت کرد. حتی زمانی که فرانسه در صدد تشکیل کلیسای ملی یا گالیکانیسم بر آمد فاصله این کلیسای ملی به لحاظ قوانین شرعی و ساختار دینی با کاتولیسیسم پاپ بسیار اندک بود بر خلاف کلیسای ملی انگلیس که پس از تشکیل به سرعت از کاتولیسیسم پاپ فاصله گرفت و به نوعی فرصت را به پروتستانیسم در جزیره داد.

فرانسوی ها در دوران جنگ های مذهبی که به درخواست پاپ و با انگیزه دینی انجام می شد شرکت فعال داشتند و همیشه یکی از ارکان این جنگ ها از سمت جبهه مسیحیت به شمار می آمدند. نقطه اوج دینمداری فرانسوی ها زمانی است که بحران پروتستانیسم در اروپای مرکزی و غربی شروع می شود و پروتستانیسم در همسایگی فرانسه یعنی در خاک آلمان امروزی شروع به رشد و نمو میکنند. به سمت همسایه غربی خود فرانسه حرکت می کند و فرانسه در برابر دین جدید از دین اصیل خود یعنی کاتولیسیسم دفاع سرسختانه انجام می دهد. دربار کاتولیک

مسیحیت بگونه کلی به سه شاخه کاتولیسیسم ارتدوکسی و پروتستانیسم تقسیم می شود. مسیحیت از زمان ابلاغ دین توسط حضرت مسیح تا سال ۳۱۳ میلادی که توسط امپراتوری روم به رسمیت شناخته شد و به عنوان دین رسمی توسط حکومت مورد ترویج قرار گرفت، دوره زایش بسیار طولانی سه قرن را گذراند. پاپ به عنوان رهبر دینی در راس سلسله مراتب سازمان روحانیت مسیحیت قرار گرفت.

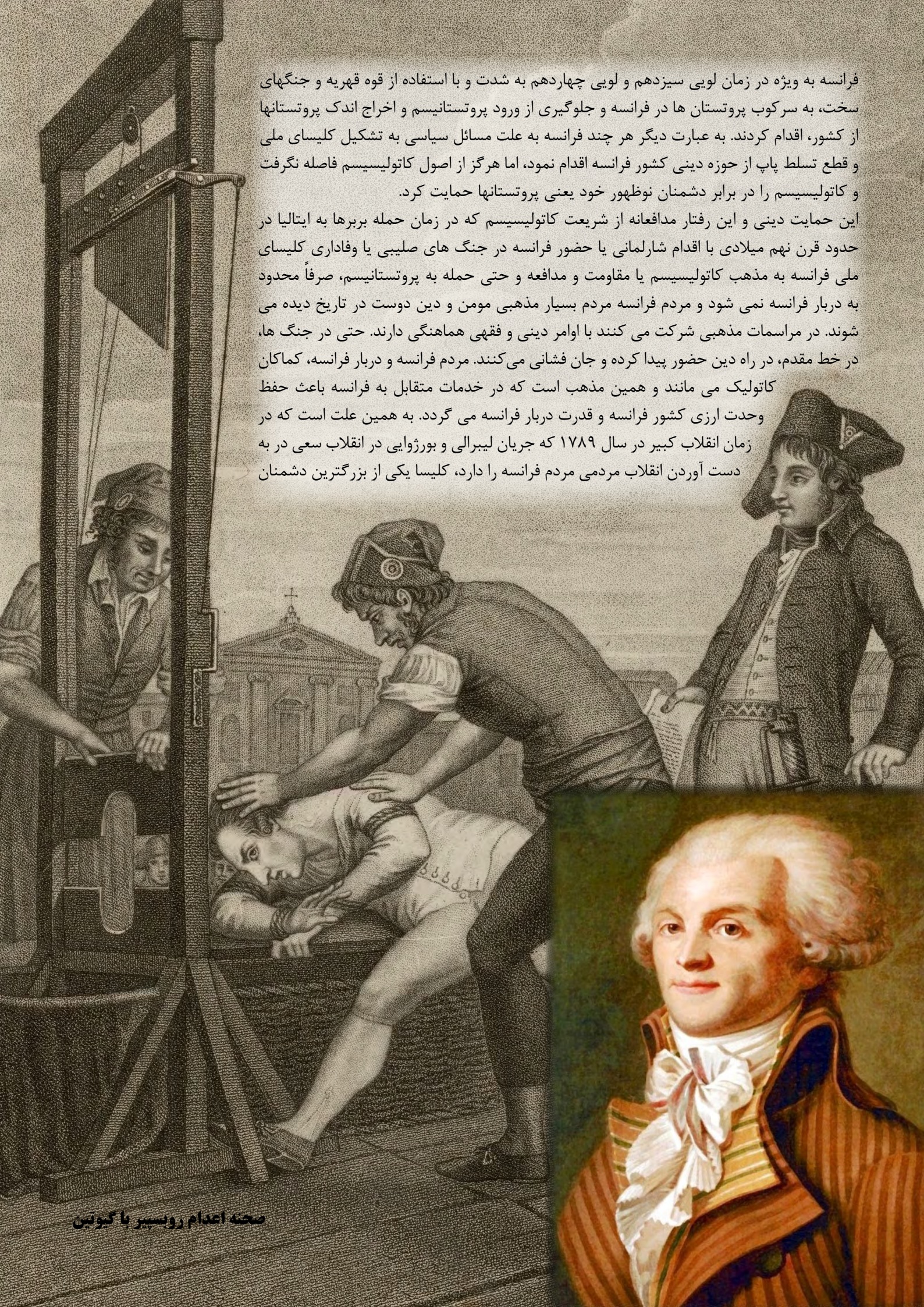
در ۱۰۵۴ جامعه مسیحیت آن روز به دلیل اختلافات نه چندان عمیق دینی و بیشتر به علت گستردگی سرزمینی قلمرو جهان مسیحیت که از اسپانیا تا روسیه امتداد می یافت، به دو بخش شرق و غرب تقسیم شد. بخش شرقی که عملاً از جامعه مسیحیان انشعاب کرده بود، ارتدکسی نام گرفت و بخش غربی که بخش اصلی و تحت رهبری پاپ بود، کاتولیسیسم نام گرفت. هرچند که هر دوی این انشقاق های دینی، خود را اصیل و نمونه مسیحیت خالص که بر پایه اصول دینی حضرت مسیح می باشد معرفی کردند.

علت اصلی این انشقاق را می توان بیرون از مسائل دینی دانست، زیرا همانگونه که گفته شد اختلاف دینی و فقهی میان کاتولیسیسم و ارتدوکسی آن اندازه عمیق نیست که جامعه مسیحیت جهان را به دو بخش تقسیم بکند. گستره جغرافیایی که موجب کاهش قدرت پاپ در مناطق شرقی جهان مسیحیت می شد و به ویژه وجود امپراتوری روم شرقی یا بیزانس که سعی در ایفای نقش بیشتر در حیات معنوی، افزون بر نقش سیاسی خود در مناطق تحت تصرف داشت، همچنین تاثیر جنگ های صلیبی که منجر به بحران های دینی و عامل تشدید انشقاق و انحراف مذهبی گردید، می توان نام برد. به هر روی ارتدوکسی از مسیحیت انشعاب کرد و بخش اصلی، کاتولیسیسم نام گرفت. تا سال ۱۵۱۷ که سال زایش پروتستانیسم است، کاتولیسیسم کماکان در اروپا مرکزی و غربی در قدرت بود. پروتستانیسم عملاً یک انشقاق کاملاً دینی بود، درست برعکس انشقاق ارتدوکسی از کاتولیسیسم که اختلاف مذهبی بین آنها خیلی شدید نبود. خوانش دینی پروتستانیسم از مسیحیت اختلافات عمیق و شدیدی با کاتولیسیسم داشت. در اصطلاح، انشقاق اول در سال ۱۰۵۴ را انشقاق شرق که منجر به تاسیس ارتدوکسی شد و انشقاق دوم که منجر به تاسیس پروتستانیسم شده را انشقاق غرب می گویند.

البته مسیحیت در طول تاریخ دو هزار ساله ای خود بحران های دینی دیگری مثل کلیساهای ملی را پشت سر گذارده است. کلیسا های ملی که برای نمونه گالیکانیسم یا کلیسای ملی فرانسه و انگلیکانیسم یا کلیسای ملی انگلیس را می توان نام برد، در اصل همان کلیسای کاتولیسیسم است با این تفاوت که در ساختار روحانیت و تبعیت از پاپ که در روم اقامت دارد، خود را مستقل می دانند.

فرانسه به ویژه در زمان لویی سیزدهم و لویی چهاردهم به شدت و با استفاده از قوه قهریه و جنگهای سخت، به سرکوب پروتستان ها در فرانسه و جلوگیری از ورود پروتستانیسم و اخراج اندک پروتستانها از کشور، اقدام کردند. به عبارت دیگر هر چند فرانسه به علت مسائل سیاسی به تشکیل کلیسای ملی و قطع تسلط پاپ از حوزه دینی کشور فرانسه اقدام نمود، اما هرگز از اصول کاتولیسیسم فاصله نگرفت و کاتولیسیسم را در برابر دشمنان نوظهور خود یعنی پروتستانها حمایت کرد.

این حمایت دینی و این رفتار مدافعانه از شریعت کاتولیسیسم که در زمان حمله بربرها به ایتالیا در حدود قرن نهم میلادی با اقدام شارلمانی یا حضور فرانسه در جنگ های صلیبی یا وفاداری کلیسای ملی فرانسه به مذهب کاتولیسیسم یا مقاومت و مدافعه و حتی حمله به پروتستانیسم، صرفاً محدود به دربار فرانسه نمی شود و مردم فرانسه مردم بسیار مذهبی مومن و دین دوست در تاریخ دیده می شوند. در مراسمات مذهبی شرکت می کنند با اوامر دینی و فقهی هماهنگی دارند. حتی در جنگ ها، در خط مقدم، در راه دین حضور پیدا کرده و جان فشانی می کنند. مردم فرانسه و دربار فرانسه، کماکان کاتولیک می مانند و همین مذهب است که در خدمات متقابل به فرانسه باعث حفظ وحدت ارزی کشور فرانسه و قدرت دربار فرانسه می گردد. به همین علت است که در زمان انقلاب کبیر در سال ۱۷۸۹ که جریان لیبرالی و بورژوایی در انقلاب سعی در به دست آوردن انقلاب مردمی مردم فرانسه را دارد، کلیسا یکی از بزرگترین دشمنان



صحنه اعدام روبسییر با گیوتین

جریان لیبرالی می‌باشد. به عبارت دیگر وقتی که بورژواها برای خاتمه سلطنت تلاش می‌کنند با حمایت کلیسا از دربار مواجهه می‌شوند و زمانی که برای نابودی کلیسا تلاش میکنند باید دربار را نیز شکست دهند. انقلاب کبیر فرانسه هرچند علی‌رغم پیروزی جریان مردمی انقلاب، ختم به یک نوع جمهوری ضعیف و کم دوام می‌شود ولی به سرعت و قدرت جریان لیبرالی و بورژوازی و دین ستیزانه را کنار زده و امکان تسلط این جریان را بر انقلاب از بین می‌برد. به نحوی که وقتی در مجمع ملی جریان لاییک و دین ستیز سعی در الغای مذهب و قانونی کردن لائیسیته می‌کند با مخالفت شدید مردم عقب نشینی کرده و در می‌یابد هنوز یعنی در سالهای پس از انقلاب ۱۷۸۹، مردم فرانسه مذهبی هستند و سیاست‌های لاییک برای آنها قابل پذیرش نیست. هرچند در زمان انقلاب نوآوری‌ها با استقبال روبرو می‌شود ولی یک نوآوری ضددینی نه تنها مورد استقبال نیست بلکه با رفتار تند مواجهه می‌شود. برای درک دین‌پذیری مردم فرانسه در زمان انقلاب می‌توان به اقبال نظریات دینی جدید روبسپیر اشاره کرد. روبسپیر که در دوران کنوانسیون قدرت را در دست می‌گیرد و به عنوان شخصیت سیاسی فساد ناپذیر در تاریخ فرانسه شهره است، اقدامات بسیار عظیمی‌ها در برابر ضد انقلاب‌ها انجام داده و برای استقرار دموکراسی و حضور مستقیم مردم در حکومت تلاش زیادی کرد. هر چند رفتار او با خشونت زیادی همراه بود، به نوعی که دوران حکومت روبسپیر را دوران ترور که به معنای ترس است، در تاریخ بیان می‌کنند و معروف است که حدود ۴۰ هزار نفر کشته شدند، ولی اقدامات روبسپیر فرانسه را از شر ضد انقلاب‌ها،

فیلیپ پتن



سلطنت طلب ها، جدایی طلب ها و خودکامگان زیادی رهانید. سعی در عمومی کردن آرای مردم، حضور مستقیم مردم در حکومت، تاسیس شوراهای حکومتی که امکان مداخله مستقیم در حکومت را به مردم می دهد، از مقاماتی بود که روبسپیر انجام داد. اما رفتار دینی روبسپیر که مشخص کننده میزان تدین و دین پذیری مردم فرانسه در آن زمان است، مورد بحث می باشد. روبسپیر در برابر لاییک ها و دین ستیز ها به شدت ایستادگی کرد و با توجه به شرایط آن روز که نوآوری ها و ابداعات باب میل بود و در هر حوزه سیاسی، اقتصادی، دینی در گوشه و کنار استعدادهای افکار و انسانها سعی در ارائه نوعی جدید از ماهیت های قبلی داشته اند. برای نمونه پرچم کشور به پرچم سه رنگ سرخ، سفید و آبی تبدیل شد. تقویم کشور از تقویم مسیحی به تقویم انقلابی یا تقدیم دهنده تغییر یافت. روبسپیر سعی در ایجاد نوعی دین یا فرقه دینی کرد. «ذات متعالی» عنوانی بود که به خدای این

مذهب اطلاق می شد. روبسپیر خود با جامه آبی آسمانی در مراسم شرکت کرد و مردم را به دین مداری و پیروی از «ذات متعالی» دعوت کرد. اتفاقاً روبسپیر و دین جدیدش اگر بتوان آن را دین جدید نامید مورد استقبال قرار گرفت. هرچند در ادامه، روبسپیر چند ماه بعد خود اعدام شد و همه تلاش های او منجمله ارائه دین جدید از میان رفت.

مسئله ذات متعالی یا دین جدید روبسپیر و مخالفت مردم فرانسه با رفتارهای لاییک و دین ستیزانه برخی از نمایندگان و رجال سیاسی در مجمع ملی، بیانگر میزان وفاداری و استواری و تدین مردم فرانسه در زمان انقلاب می باشد. از این زمان به بعد با شکل گیری مفهوم راست و چپ سیاسی، راستها همیشه مذهبی و مدافع مذهب کاتولیسیسم و کلیسا و در برابر چپها، لاییک، مخالف و در صدد براندازی مذهب، قدرت کلیسا و روحیه دین مداری گردیدند. تاریخ اروپا در سیصد سال گذشته دوره ای است که جریانی به نام لائیسیته سعی در نابودی مذهب و از بین بردن تفکرات مذهبی و معنویت در میان مردم کرده است. در این میان در تاریخ فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ که دوران دین ستیزی در اروپا نیز می باشد، هرگاه در قالب سلطنت یا حتی ریاست جمهوری، راستها به قدرت رسیدند، از دین حمایت کردند. ناپلئون در سال ۱۸۰۴ امپراتور شد و با قدرت قابل توجهی از مذهب کاتولیسیسم و کلیسا نسبت به آسیب هایی که در ده سال گذشته به دین، سازمان روحانیت و ساختار مذهبی کشور وارد شده بود، دفاع کرد. به بازسازی آن پرداخت و سعی در جبران ضایعات دهه گذشته کرد. پس از ناپلئون تا سال ۱۸۷۰، چه در قالب سلطنت لویی هجدهم، لویی فیلیپ و شارل دهم و چه در قالب ریاست جمهوری و امپراتوری لویی ناپلئون، راستها از مذهب دفاع کردند. در عمل در جمهوری سوم بود که تلاش هایی برای دین زدایی به گونه ای حکومتی، رسمی و قانونی انجام شد. گامبتا چندین بار سعی در تصویب قوانین لاییک در مجلس ملی کرد تا اینکه در نهایت در سال ۱۹۰۵ قانون لائیسیته به تصویب رسید و عملاً فرانسه یک کشور لاییک گردید. دین زدایی در فرانسه قوت گرفت ولی باز، در دورانی که فرانسه توسط آلمان نازی اشغال شد، قدرت دوباره به دست راست افتاد و فیلیپ پتن در قالب دولت ویشی دوباره به بازسازی قدرت کلیسا و مذهب و سیاست های دینی پرداخت. هر چند عمر دولت ویشی حدود ۵ سال است ولی نمایانگر تدین و دین خواهی جریان راست در فرانسه و مردم فرانسه می باشد. حتی امروزه در جمهوری پنجم حزب جبهه ملی یا با نام جدیدش اجتماعی ملی همیشه خود را به عنوان یک حزب و جریان فکری خواهان مذهب و هوادار دین معرفی کرده است.



مارین لوپن

